

در این شماره:

کشاورزی کردستان و مشکل کم آبی  
آشی که سرمایه داری برای دنیا پخته است  
«من همدست توده ام»  
من شهروند جهانم، در کنار آوارگان  
قدم به قدم با انقلاب اکتبر چین

آتش • شماره ۴۸ • آبان ۱۳۹۴

email: atash1917@gmail.com

رو با تمام قوا از دین، رواج ارزش‌های عقب‌مانده و جاهلانه و... به عنوان ابزاری مهم در حفظ حاکمیتشان، حمایت و پشتیبانی می‌کنند.

چیزی که انقلاب کمونیستی انجام خواهد داد، برچیدن این مناسبات و ایده‌ها و سنن ارتجاعی جاهلانه است. آنچه انقلاب کمونیستی انجام خواهد یقیناً برچیدن بساط خرافه و سود حاجی بازی است و سرانجام رهایی انسان از چنگال نیروی‌های ناموجود «ماورایی» و حاکم شدن مردم بر سرنوشت خویش.

## دو

به محض این که واقعه‌ی منا اتفاق افتاد، جمهوری اسلامی برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی داخلی و محکم کردن سلطه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک خود بر جامعه کارزار تبلیغی به راه انداخت، رخت عزا به تن کرد و به سر و سینه کوفت. خواست «انتقال مدیریت مکه و امور حج از دست دولت عربستان به شورای نمایندگان کشورهای اسلامی» را هم که از زمان خمینی گاه و بیگاه مطرح می‌شد دوباره پیش کشید. متحد و شریک منطقه‌ای‌اش یعنی حسن نصرالله رهبر حزب‌الله لبنان فوراً حمایت خود از این خواسته را اعلام کرد. این شایعه بر سر زبان‌ها افتاد که تعدادی از فرماندهان سپاه پاسداران و مقامات امنیتی ایران در میان مفقودالائزهای منا هستند و شاید اصلاً موساد اسرائیل آنان را شناسایی کرده و ربوده باشد! هم‌زمان یک کارزار کثیف و نژادپرستانه ضد عربی در شبکه‌های اجتماعی و خیابان‌ها به راه افتاد و زهر افکار فاشیستی را در میان جماعت ناآگاه پراکند. بر متن این وقایع، حرکت مضحک و زبونانه تعدادی از هنرمندان و روشنفکران فرصت‌طلب و بی‌مایه را هم شاهد بودیم که کارزار جمع‌آوری یک میلیون امضاء برای «پیگیری واقعه‌ی منا از سوی سازمان ملل» به راه انداختند.

گفتار و کردار مقامات، نهادها و رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی آن‌چنان یکسان و هماهنگ بود که انگار

ادامه در صفحه بعد

اثر برتولت برشت، از زبان راهب جوانی که از تصور تأثیرات انقلابی علم بر بنیادهای جهل در ذهن توده‌ها به وحشت افتاده است این طور می‌خوانیم: «آن‌ها به دشواری زندگی خویش را جور کرده‌اند. در پس فقر آن‌ها نوعی نظم وجود دارد. نظمی دائمی. دائماً زمین را جارو زدن، دائماً در باغ‌های زیتون کار کردن، دائماً مالیات پرداختن... آن‌ها برای حمل مشقت‌بار سبدهای پر در طول جاده سنگلاخی، برای زائیدن، و حتی برای خوردن به نیرو نیاز دارند. و این نیرو را از جلوه درختانی که هر ساله سبز می‌شوند، از چهره سرزنش کننده‌ی خاک که هرگز راضی و خشنود نیست و از کلیسائی کوچک و آیه‌های انجیل که روزهای یکشنبه به آن گوش فرا می‌دهند، کسب می‌کنند. به آن‌ها گفته‌اند که خداوند مورد اعتمادشان دانسته، محور نمایش تاریخ قرارشان داده و با وظایف کوچک و بزرگی که بر آن‌ها تکلیف کرده به امتحانشان می‌گذارد. اگر من به آن‌ها بگویم که روی تکه سنگی قرار دارند که بی‌وقفه در فضای بی‌انتهای آنها قرار دارد، درجه‌ی دوم می‌چرخد، نگاه آنان چه خواهند پنداشت؟ پس آن بردباری و پذیرفتن بدبختی‌ها چه سودی خواهد داشت؟ دیگر کتاب مقدس که مصلوب شدنشان را رحیمانه توضیح می‌دهد، چه آرامشی خواهد داشت؟ این دلیلی خواهد شد بر این که کتاب مقدس پر از اشتباه است. نه! من قیافه وحشت‌زده آن‌ها را می‌بینم که آهسته قاشق‌های خود را روی میز می‌گذارند و احساس می‌کنند که فریب خورده‌اند...».

حتی تصور این صحنه برای اربابان جهان کنونی، هولناک است و از همین

و سرمایه‌داری امپریالیستی، به مردم تحویل می‌دهند. راه یک جامعه انسانی، بی‌تبعیض، بدون بی‌عدالتی، بدون ستم و استثمار، راه سرخ و درخشان جامعه کمونیستی.

سرزمین حجاز مکانی است که سالیانه تخدیر و تحمیق توده‌ها توسط مرتجعین در آنجا جشن گرفته می‌شود. مکانی که مردم گرد آورده می‌شوند تا با نمایش دادن و طواف از قطعه سنگی به آنان القاء شود که بی‌شعورند و نمی‌توانند بر سرنوشت خویش حاکم شوند.

سرزمین حجاز مکانی است که گوسفندان و اشترهای قربانی شده هر ساله تمثیلی است از قربانی شدن هر روزه ناآگاهان و اسیران خرافه و دین. مکانی است که شرطه‌ها با شمشیر آخته ایستاده‌اند تا اگر حال بخت‌برگشته‌ای در آن بلبشوی دیوانه‌وار به هم خورد و صحن «خانه خدا» را آلوده کرد، سر از تنش جدا کنند و در جا سلطه «خدا» و نمایندگانش را به نمایش بگذارند. در اینجا جلا و روحانی سخت مشغول کارند. درست همان طور که نلین گفت: «تمامی سیستم‌های استعماری این دو عملکرد را مورد استفاده قرار می‌دهند.

سرزمین حجاز مکانی است که مردم را با پرتاب کردن سنگ به سمت «شیطان رجیم» سرگرم می‌کنند تا این‌گونه با موجودی واهی به جنگند؛ آن هم با چند ریگ و سنگ. در حالی که دشمنان واقعی مردم در جایی دیگر کمین کرده و به ریش این عقب‌ماندگی‌ها می‌خندند!

در نمایشنامه گالیله

# دست و پای جهل مذهبی ز قایب‌های منطقه‌ای

سرزمین حجاز از مظاهر تحمیق و فریب دینی بخش‌های بزرگی از توده‌ها و الهام‌بخش ستمگران است. جایی که شکستن «حرمتش»، به معنای ترک برداشتن نظم جهان وارونه کنونی است. نظمی که برای قرن‌ها به توده‌ها گفته‌اند ابدی و لایتغیر است. مکه و مراسم سالانه حج از مهم‌ترین ابزار اعمال حاکمیت‌های ارتجاعی در جهان اسلام و یک حربه اصلی برای تحمیق مردم است.

سرزمین حجاز مکانی است که هر ساله در آنجا جهل توده‌ها در برابر مصائب جامعه طبقاتی اعلام می‌شود. مکانی که سالیانه شمار بسیاری از مردم جهان و عمدتاً از آسیا و شمال آفریقا، یعنی فقیرترین مناطق دنیا که تحت سلطه نظام امپریالیستی هستند، به اینجا می‌آیند. برای بخشی از مردم، این مراسم حکم فراموش کردن دردهای ناشی از زندگی‌ای نکبت‌بار را، حتی برای چند روز، دارد. چون جهان کنونی را دوست ندارند و می‌خواهند به دنیای دیگری که وعده‌اش در قرآن داده شده برسند و در نشئه آن جهان موعود فرو بروند. جهانی خیالی که قرار است بهتر از دنیای کنونی باشد. برای بخشی، این سفر حکم امتیاز «حاجی» شدن را دارد که در جوامعی نان و آب خوبی در این عنوان است. در مراسم حج تصویر زشت دین‌عریان به نمایش گذاشته می‌شود. درست همان طور که مارکس گفت: «دین آه و فغان مخلوقین در تنگنا افتاده است. احساس به یک جهان بی‌احساس است. همان طور که روح یک کیفیت بی‌روح است. دین افیون توده‌هاست.»

توده‌های ناآگاه به اینجا کشانده می‌شوند و این طور تعلیم دیده‌اند که با اجرای این مراسم اجری در آخرت خواهند گرفت و بالاخره یک زندگی بهتر خواهند داشت. نمی‌دانند که این مکان تنها از این جهت درست شده که از آنان بردگان ابدی بسازد. زیرا هنوز نمی‌دانند راه دیگری برای رهایی از بندگی و فلاکت هم هست. راهی به جز آنچه دو قطب پوسیده بنیادگرایی دینی

از قبل منتظر چنین رویدادی بودند. اشتباه نکنید! نمی‌خواهیم به تئوری توطئه دامن بزنییم و بگوئیم بی‌بروبرگرد رژیم ایران عمداً باعث این واقعه شد. اما تضادها و رقابت‌های منطقه‌ای به ویژه میان ایران و عربستان به اندازه‌ای حاد است که هر رویداد و تحرکی فوراً تبدیل می‌شود به بهانه‌ای برای کارزارها و حملات تبلیغی و سیاسی دو طرف علیه همدیگر.

در حال حاضر، یمن و بحرین و لبنان و سوریه به صحنه مهمی برای زورآزمایی سیاسی - نظامی - امنیتی طرفین تبدیل شده‌اند. کمک‌های عربستان و شیخ‌نشین‌های خلیج به گروه‌های رنگارنگ سنی و کمک‌های جمهوری اسلامی به مجموعه گروه‌های شیعی منطقه بی‌وقفه ادامه دارد. کمک‌هایی که هم مالی‌اند و هم تسلیحاتی. در جنگ‌هایی که جان و خانمان مردم کشورهای مختلف منطقه را به آتش کشیده و ارمغانش کشتار و مهاجرت و جابه‌جایی عظیم توده‌ها بوده دستان تبهکار جمهوری اسلامی و حکام عربستان آشکار است.

اینکه عربستان مدعی ایستادن در جایگاه قدرت اول منطقه شده، پایه‌های مادی دارد. حکام عربستان روی منابع سرشار نفت و نقش دیرینه‌شان در بازار جهانی حساب می‌کنند؛ روی نقش خود به عنوان کلیددار خانه جهل و جایگاه ایدئولوژیک مکه و حج در کل دنیای اسلام حساب می‌کنند؛ روی چندین دهه پارگیری و اعطای کمک‌های مالی به گروه‌های سیاسی - نظامی اسلام‌گرا و بنیادگرایان عرب و غیر عرب و ساختن شبکه مساجد و نهادهای مذهبی در گوشه و کنار دنیا حساب می‌کنند. و مهم‌تر از همه، روی رابطه نزدیکشان با امپریالیسم آمریکا و نقشی که سال‌ها به عنوان یکی از پایگاه‌های ضدانقلاب در منطقه بازی کرده‌اند حساب می‌کنند. عربستان یک خادم قدیمی غرب در خاورمیانه و جهان عرب است.

ادعای جمهوری اسلامی برای کسب جایگاه قدرت اول منطقه نیز بر پایه‌های مادی معینی استوار است. نفت و گاز، سرزمین وسیع و موقعیت استراتژیک جغرافیایی، نیروی انسانی گسترده و ظرفیت‌های یک اقتصاد و بازار ۸۰ میلیونی برای فعالیت سرمایه‌های بین‌المللی، دارا بودن یک نیروی مسلح گسترده و پرورش یافته در جنگ و یک دستگاه امنیتی با نفوذ در کشورهای منطقه، بالا بودن توان تسلیحاتی، و در دست داشتن نقش مرکزیت و رهبری ایدئولوژیک - سیاسی مذهب شیعه، اما

عامل مهم دیگری که خواب و خیال‌های جمهوری اسلامی برای قدرت اول منطقه شدن را پررنگ‌تر کرده، کاهش تنش‌ها با امپریالیسم آمریکا و توافقات آشکار و پنهانی است که زیر عنوان «تفاهم هسته‌ای» میان طرفین صورت گرفته است.

همین عامل یعنی نزدیکی جمهوری اسلامی و آمریکا که باعث تحریک اقدامات سیاسی - دیپلماتیک و البته نظامی رژیم ایران در منطقه شده، دولت عربستان را هم به جنب و جوش بیشتر و دست زدن به حرکات تعرضی برای سد کردن راه رقیب واداشته

است. این چنین است که دستگاه حاکمه عربستان به سرعت پوست می‌اندازد و تلاش می‌کند نیروهای کارتر و مؤثرتری را در عرصه سیاست خارجی مقابل صحنه بیاورد. در این زمینه می‌توان به سرکار آمدن عادل الجبیر به عنوان وزیر امور خارجه این کشور اشاره

کرد که در مورد ارتباط تنگاتنگ وی با محافل هیئت حاکمه و سیاست‌گذاران امور خارجه آمریکا (هم دمکرات‌ها و هم جمهوری‌خواهان) هیچ‌کس تردید ندارد. او سیاست‌های تعرضی را علیه نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی به اجرا درآورده و این کار را تنها طریق تحکیم جایگاه قدرتمند عربستان در منطقه می‌داند. هشدارهایی که برخی مقامات حکومتی و تحلیل‌گران غربی در مورد احتمال نزدیک تضعیف و فروپاشی ساختار قدرت در عربستان می‌دهند، حاکمان این کشور را بیش از پیش به سوی اجرای این سیاست تعرضی می‌رانند. بدون شک، یکی از دست‌های

پشت تقویت داعش در سوریه و عراق (که به معنی شکل گرفتن یک دردسر ادامه‌دار برای جمهوری اسلامی است) دولت عربستان است. این تحرکات و تغییر سیاست‌ها از چشم جمهوری اسلامی پنهان

نمانده، کوشیده به طرق مختلف با آن مقابله کند: از طرح ناموفق ترور عادل الجبیر در خاک آمریکا (حتی قبل از آنکه رسماً سکان امور خارجه عربستان را به دست بگیرد) تا کلام دیپلماتیک جواد ظریف که «عربستان به دنبال حذف منطقه‌ای ایران نباشد چون ما هم قصد حذف منطقه‌ای عربستان نداریم»؛ و همزمان کمک‌های تسلیحاتی و مستشاری به نیروهای شیعی یمن برای ایراد ضربات نظامی به ارتش عربستان که نمونه‌اش حمله موفق موشکی هفته گذشته به یک پایگاه بزرگ در خاک این کشور است.

جمهوری اسلامی و دولت عربستان، بلکه همه قدرت‌های بزرگ و کوچک منطقه از معضلاتی که آمریکا برای حضور و مداخله مستقیم نظامی در مناطق مختلف و مشخصاً خاورمیانه دارد آگاهند. این مسئله، وضعیت متناقضی را به ویژه برای متحدان و وابستگان سنتی آمریکا مثل عربستان ایجاد کرده است. آن‌ها واقعا دارند برای یافتن متحدان قدرتمند دیگر و همزمان استفاده از کارت‌های خود برای فشار گذاشتن روی آمریکا و اطمینان پیدا کردن از حمایت ارباب بزرگ در روزهای سخت و بحرانی برنامه‌ریزی می‌کنند. مذاکرات مرداد ماه امسال مقامات عربستان با روسیه

**«مذهبی با دیوار راز و نیاز می‌کند و مذهب دیگر به دیوار سنگ می‌زند. در اورشلیم دیواری هست باستانی که یهودیان اعتقاد دارند از بقایای کاخ حضرت سلیمان است و نام آن کتل است. هر سال هزاران نفر از یهودی و مسیحی به زیارت آن می‌روند، با آن راز و نیاز می‌کنند و در جرز آن عریضه می‌گذارند. در مکه دیواری هست که مسلمانان آن را جمره می‌نامند و اعتقاد دارند خانه شیطان درون آن است. و هر سال تعداد بیشماری از مسلمانان به آن سنگ می‌زنند. هر سال تعداد زیارت‌کنندگان کتل رو به فزون است و هر سال تعداد سنگ‌زنندگان به جمره. هیچ خردمندی در جهان با دیوار راز و نیاز نمی‌کند و هیچ عاقلی به دیوار به خاطر نفرت سنگ نمی‌زند. تنها مذهب است که خرد را زائل کرده، که آدمی را وادار به عشق و تنفر از یک دیوار می‌کند.»**

**به راهی که اکثر مردم می‌روند بیشتر شک کن. مردم فقط تقلید کورکورانه می‌کنند. از متمایز بودن نترس. انگشت‌نما بودن بهتر از احمق بودن است.»**

- صادق هدایت

نه فقط جمهوری اسلامی و دولت عربستان، بلکه همه قدرت‌های بزرگ و کوچک منطقه از معضلاتی که آمریکا برای حضور و مداخله مستقیم نظامی در مناطق مختلف و مشخصاً خاورمیانه دارد آگاهند. این مسئله، وضعیت متناقضی را به ویژه برای متحدان و وابستگان سنتی آمریکا مثل عربستان ایجاد کرده است. آن‌ها واقعا دارند برای یافتن متحدان قدرتمند دیگر و همزمان استفاده از کارت‌های خود برای فشار گذاشتن روی آمریکا و اطمینان پیدا کردن از حمایت ارباب بزرگ در روزهای سخت و بحرانی برنامه‌ریزی می‌کنند. مذاکرات مرداد ماه امسال مقامات عربستان با روسیه

برای عقد قراردادهای بزرگ اقتصادی و قرارداد ۱۰ میلیارد دلاری با فرانسه در روزهای اخیر، بخشی از تلاش‌های دولت سعودی برای پیدا کردن نقاط اتکای بیشتر است. در مقابل، جمهوری اسلامی نیز که به دنبال «تفاهم هسته‌ای» مجبور است در قبال آمریکا و منافع منطقه‌ای اش «مسئولانه‌تر و عقلانی‌تر» عمل کند می‌کوشد با استفاده از نقاط ضعف ارباب بزرگ به بندبازی‌های بین‌المللی و اتکاء به نیرو و امکانات دیگران خاصه امپریالیسم روسیه ادامه دهد. جمهوری اسلامی کماکان با برگ عراق و لبنان با آمریکا روبرو خواهد شد با این فرق که در این دوره، از ذخائر و امکانات منطقه‌ای‌اش برای نرمش و نزدیکی استفاده خواهد کرد تا تهدید و فشار.

آنچه در دوران پیش رو شاهد خواهیم بود اوج‌گیری تضادها و کشمکش‌های عربستان و ایران و در عین حال، تلاش آمریکا و بعضی قدرت‌های دیگر برای کاهش این تنش‌ها در خدمت اجرای طرح‌های درازمدت رقابت جهانی است. در این مسیر، جمهوری اسلامی و دولت سعودی می‌روند تا به عناصر ثابت جنگ‌های نیابتی در منطقه (به شکل اعزام ارتش، تسلیحات، مستشار، تأمین مالی طرفین درگیری‌ها و همکاری‌های اطلاعاتی و لجستیکی) تبدیل شوند. اینکه تأثیر فرو رفتن این دو رقیب دیرینه در جنگ‌های نیابتی و نتایج سیاسی و اجتماعی آن در اوضاع داخلی هر یک چه خواهد بود را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. آنچه مسلم است برای توده‌های مردم نتیجه‌های جز اختناق بیشتر، فشار اقتصادی بیشتر، خطرات و قربانی‌دان‌های بیشتر به بار خواهد آمد. و همه این‌ها همراه خواهد بود با شیوع افکار مسموم نژادپرستانه و برتری‌جویانه و جاهلانه مذهبی.

در مقابل این اوضاع پر مخاطره و جولان دادن قدرت‌های ریز و درشت امپریالیست و مرتجع و ضد‌مردمی، و آینده تیره و تاری که گردانندگان و حافظان نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی برای توده‌های مردم در همه کشورهای ترسیم می‌کنند، هیچ راهی جز گستراندن مقاومت و مبارزه، انتشار آگاهی انقلابی و قرار دادن افق انقلاب کمونیستی به مثابه یگانه آلترناتیو واقعی رهایی‌بخش در برابر نوع بشر وجود ندارد. نظامی که هراس و جنگ و ترور و نژادپرستی و برتری‌جویی را می‌پراکند، نظامی که بر بهره‌کشی و ستم طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی استوار است را نمی‌توان حک و اصلاح کرد. فقط باید سرنگونش کرد. ■

# کشاورزی کردستان و مشکل کم آبی



**در آستانه تابستان امسال شرکت آب منطقه‌ای کردستان اعلام کرد که: «وضعیت آب در کردستان بحرانی است. امکان تأمین آب کشاورزی در سنندج وجود ندارد.»**

از جمله عوارض اقتصادی در نظام سرمایه‌داری، گرایش فرار سرمایه از کشاورزی به سمت صنعت و تجارت است. در اقتصاد ایران تحت سلطه که صنعت نفت و گاز محور است کشاورزی رشد کچ و معوجی داشته. از یک سو به رشد برخی اقلام مانند گندم و یا دانه‌های روغنی توجه می‌شود و دولت در این موارد تخصیص بودجه و تجهیزات و بذر و کود و آب می‌دهد؛ از سوی دیگر برخی اقلام را به حال خود رها کرده‌اند. بعضاً دولت نرخی برای بازار تعیین می‌کند و کشاورزان خود تصمیم می‌گیرند که چه چیزی بکارند.

به طور سنتی، آبیاری کشاورزی کردستان از نوع دیم بوده است. یعنی کشاورز هر ساله منتظر باران می‌شود تا به داد زمین‌های عمدتاً خرد و پراکنده برسد. هر سال می‌شنویم که به خاطر کم آبی کشاورزان فلان مقدار متضرر شدند. یا به خاطر سرمای زود رس به محصول کشاورزان آسیب وارد شد و غیره.

در سال‌های اخیر اما موج خشکسالی نیز دهقانان را بیشتر از گذشته هدف قرار داده. البته جمهوری اسلامی زمانی به فکر مشکل کمبود آب می‌افتد که شهرهای بزرگ در معرض کم آبی قرار بگیرند و نارضایتی ساکنان شهرها افزایش پیدا کند و در واقع کم آبی مبدل شود به بحران. وگرنه در طی سال‌ها صدها روستا به خاطر مشکلات تولید و مهم‌تر از همه کم آبی و فقر از سکنه خالی شده‌اند و در این مورد سر و صدایی هم بلند نشده است. مثلاً بلوچستان از جمله استان‌هایی است که به سمت نابودی می‌رود. بسیاری از دهقانان ورشکسته و آواره در اطراف شهرهای بزرگ برای خود آلونکی ساخته و یا به کارهای حاشیه‌ای مثل قاچاق بنزین و یا دوره گردی روی آورده‌اند. رشد شهرها در اکثر استان‌های ایران

من جمله کردستان ناشی از رشد صنعت و احداث کارخانه‌ها نیست بلکه ناشی از مهاجرت روستائیان به خاطر تولید اندک و کمبود امکانات زیستی است. شهری مانند سنندج تعداد کارخانه‌های بزرگش به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد، اما جمعیتش در طی یک دهه چند برابر شده.

اخیراً سنندج با مشکل شدید کم آبی روبرو شده و افت فشار آب شدیداً احساس می‌شود. بنا به گفته مقامات، آب سد تأمین کننده سنندج یعنی قشلاق که در دوازده کیلومتری شهر قرار دارد به شدت پائین آمده و از مردم شهر خواسته شده که در مصرف آب صرفه جویی کنند. آن‌ها البته گفته‌اند که علت اصلی کم آبی کم شدن نزولات آسمانی است (اگر کمی باران ببارد رسانه‌ها شروع می‌کنند به شکر گذاری به خاطر افزایش نزولات آسمانی؛ اما آب که کم می‌شود کسی آسمان را لعن و نفرین نمی‌کند!) آن‌ها در عین حال تأکید می‌کنند که بخش عمده مصرف آب، مربوط به آب آشامیدنی ساکنین شهرها نیست بلکه کشاورزان هستند که ۹۰ درصد آب را مصرف می‌کنند. بالا بودن میزان مصرف آب در کشاورزی تا حد ۹۰ درصد کل آب مصرفی کشور (که ۳۳ درصدش در جریان انتقال در سطح زمین و نهرها به هرز می‌رود)، نشانه عقب ماندگی کشاورزی است. اما این فشارها و الزامات ناشی از تقسیم کار بین‌المللی و گرایش عمومی سرمایه به سوی عرصه‌هایی با نرخ سودآوری بیشتر و سریع‌تر، عقب ماندگی بخش کشاورزی را تثبیت و تشدید می‌کند. ناموزونی و عدم تعادل و اعوجاج اقتصاد نتیجه عملکرد نظام سرمایه‌داری در ایران تحت سلطه امپریالیسم است.

حاکمان و محافظان چنین نظامی برای «رفع» معضلات طبیعتاً مردم را نشانه می‌گیرند. به خصوص در استان‌هایی مانند کردستان تقصیر را می‌اندازند به گردن کشاورزان و مردم سابقاً کشاورز که از بیچارگی پناه آورده‌اند به شهرها. استانداری سنندج اعلام کرده که برای رفع کم آبی شهر، می‌خواهد آب یک سد

دیگر را به داخل سد قشلاق سنندج پمپاژ کند. استانداری به کشاورزان نگویند بخت آن منطقه هشدار داده که بزودی آب در منطقه آن‌ها به شدت کم خواهد شد و باید فکری به حال خودشان بکنند. این گونه تدابیر دولت «تدبیر و امید» روحانی که در حرف برای محیط زیست خیلی دل می‌سوزاند البته فقط نصیب کردستان نیست. برای نجات دریاچه ارومیه هم از کشاورزان منطقه خواستند که دست از کشاورزی بکشند و آب‌های زیرزمینی را بیهوده مصرف نکنند. چنین است که در نظام سرمایه‌داری «دست نامرئی» بازار بر سر مردم می‌کوبد و روستایی فقیر و گرفتار اقتصاد را کد کشاورزی و هزینه‌های رو به افزایش زندگی را وامی دارد که برای لقمه نانی روانه مرز شود و کولبری کند. اگر سبیل مأمور مرزی را چرب نکرد هدف گلوله قرار می‌گیرد؛ و اگر بخت یاری‌اش کرد و جان سالم به در برد آماج رسانه‌های رسمی قرار می‌گیرد که «قاچاق به اقتصاد ملی ضربه می‌زند!»

البته جا به جایی آب یک سد به سد دیگر تنها طرحی نیست که به ذهن برنامه‌ریزان اقتصاد کشور و مقامات استانداری کردستان راه یافته. آن‌ها صحبت از احداث حدود بیست سد دیگر برای رفع مشکل آب می‌کنند. با این وصف باید منتظر خانمان‌سوزی تعداد بیشتری از دهقانان باشیم. سدسازی بودجه می‌خواهد و به کارگیری تکنولوژی مدرن. این کار سود خوبی برای سرمایه‌گذاران دولتی و شرکای‌شان دارد. هزینه‌های عمرانی از درآمد نفت و بخش‌های دیگر مستقیم و غیرمستقیم از جیب مردم تأمین می‌شود. برای احداث سدها، کارگران محلی را با دستمزدهای اندک استثمار می‌کنند. اگر از مقامات بپرسید که چرا از فن‌آوری‌های پیشرفته در آبیاری و شیوه‌های کاشت و داشت و برداشت استفاده نمی‌شود جواب می‌دهند که بهره‌وری کشاورزی کم است نتیجتاً این‌گونه تأمین هزینه‌ها فایده ندارد و به جایی نخواهد رسید. اگر بپرسید که چرا صنعت تولید ماشین آلات کشاورزی توسعه پیدا نمی‌کند شما را به تقسیم کار

بین‌المللی و مزیت اقتصادی هر کشور رجوع می‌دهند و می‌گویند محصولات کشاورزی را خیلی ارزان‌تر می‌شود از خارج وارد کرد. چنین است که اقتصاد کشاورزی را کد و عقب مانده باقی می‌ماند و روستاها متروکه می‌شوند. در این میان، ستمگری ملی هم مزید بر علت می‌شود و به طور کلی راه هرگونه پیشرفت و شکستن حصار عقب ماندگی را در مناطقی مثل کردستان می‌بندد. به یک کلام، مشکل کشاورزی و راه حل کم آبی ربط مستقیم دارد به این که روابط تولیدی چیست و چه طبقه‌ای دارد حکومت می‌کند؟ تولید کنندگان

ثروت اجتماعی و یا مالکین سرمایه؟ از ما به عنوان کمونیست‌های انقلابی می‌پرسند که نقد شما به سرمایه‌داری و مصائب‌اش خوب و درست، اما خودتان چگونه می‌خواهید یا می‌توانید مشکلاتی مثل خشکسالی یا کم آبی را حل کنید؟ پاسخ ما ساده و روشن است: یکم، دولت انقلابی پرولتاریا که ما برای استقرارش مبارزه می‌کنیم متکی بر نیرو و انرژی و آگاهی توده‌های میلیونی به مثابه تولید کنندگان اصلی جامعه است و با اراده و عمل کلکتیو این نیروی عظیم به مصاف مشکلات می‌رود. دوم، در اقتصاد سوسیالیستی سود در فرماندهی قرار ندارد، اقتصاد برنامه ریزی شده است و بودجه بر اساس میزان سودآوری این یا آن رشته از صنعت و کشاورزی تعیین نمی‌شود بلکه بر اساس منافع توده‌ها و پیشروی انقلاب در سطح کشور و دنیا تخصیص پیدا می‌کند. زمانی که هدف و جهت گیری این باشد و برنامه ریزی چنین باشد، راه‌های حل مشکلات کشف خواهند شد؛ ابتکارها بروز خواهند کرد؛ و تجربه‌های مثبت به کار خواهند آمد. ما صاحب تجربه دو انقلاب بزرگ سوسیالیستی قرن بیستم در شوروی و چین با همه درس‌های آموزنده مثبت و منفی‌شان در زمینه مسائل زیست محیطی هستیم. اقتصاد سوسیالیستی، شالوده‌ای محکم مبتنی بر روابط تولیدی نوین خواهد داشت. ■

کاوه اردلان

# آشی که سرمایه‌داری برای دنیا پخته است

اگر می‌خواهید با کوهی از آمار و فاکت در مورد اینکه سرمایه‌داری با زندگی انسان‌ها، بدن انسان‌ها، ثمره کار و تلاش انسان‌ها، و با محیط زیست چه می‌کند روبرو شوید کتاب «بگذار آشغال بخورند» اثر راب آلبریتون (۲۰۰۹) را از دست ندهید. این کتاب با عنوان فرعی «چگونه سرمایه‌داری گرسنگی و چاقی می‌آفریند» در سال ۱۳۹۳ توسط نشر اختران به چاپ رسیده و مترجم آن کیانوش یاسائی است. آلبریتون که سابقاً در دانشگاه یورک کانادا به عنوان یک استاد عالی‌رتبه فعالیت داشته آثار تئوریک - تحقیقی گوناگونی در چارچوب آنچه این قبیل محققان «اقتصاد و سیاست مارکسی» می‌نامند، تولید کرده است. تا آنجا که به «بگذار آشغال بخورند» مربوط می‌شود، آلبریتون تلاش کرده تصویر معوج و نابرابر تغذیه در دنیای امروز را با عملکرد قانون ارزش، هدف کسب سود و جایگاه کشاورزی در نظام سرمایه‌داری توضیح دهد. او در این زمینه، تکیه و تأکیداتی بر کاپیتال مارکس خاصه در دو زمینه تئوری ارزش اضافه و بحران دارد. مثلاً این حکم تئوریک از جلد سوم کاپیتال: «مسئله کشاورزی پرداختن به تمامی گستره شرایطی است که زنجیره نسل‌های بشر برای ادامه زندگی همیشه به آن‌ها نیازمند است. از این رو، روح تولید سرمایه‌دارانه که به دنبال کسب سود در کوتاه‌ترین زمان ممکن است، به طور تمام و کمال با کشاورزی در تضاد قرار دارد.» بر این اساس تئوریک، نویسنده به شکاف و تضاد میان بخش کشاورزی و سایر عرصه‌های اقتصادی (و ناسامانی و نابرابری تاریخی منتج از آن) می‌پردازد. لحظاتی پیش می‌آید که احساس می‌کنیم میان مباحث تئوریک با شواهد و اطلاعات فاصله می‌افتد و رابطه سراسری میان این دو به عنوان پشتوانه و نشانه یکدیگر برقرار نمی‌شود. به میان آوردن تئوری نادرست «مصرف نامکفی»\* از سوی آلبریتون به عنوان یکی از گره‌های نظام سرمایه‌داری نیز از نقاط ضعف کتاب محسوب می‌شود. با وجود این، پاره دوم «بگذار آشغال بخورند» که عنوان «شناخت سرمایه‌داری» بر خود دارد اگر بادی انتقادی مطالعه شود آموزنده است. بگذارید بخش‌هایی از آن را نقل کنیم:

«گرایش سرمایه به سود مستلزم آن است که سرمایه، اصولاً، همیشه برای

جابه‌جایی از تولید یک کالا که سود کمتری به همراه دارد به تولید کالایی که سود بیشتری با خود می‌آورد، آماده باشد. اگر موانع قانونی در کار نباشند، در صورتی که تریاک سودآورتر از برنج باشد سرمایه به جای برنج تریاک تولید می‌کند. مارکس این آمادگی فرصت‌طلبانه سرمایه برای جابه‌جایی از تولید یک ارزش مصرفی به تولید ارزش مصرفی دیگر - صرفاً به دلیل میزان سودآوری - را "بی‌اعتنایی به ارزش مصرفی" نامیده است... بی‌تفاوتی به ارزش مصرفی که مارکس به آن اشاره می‌کند در استدلال من که هدف در آن نشان دادن ناتوانی سرمایه در اداره کشاورزی و غذا است، اهمیتی بنیادین دارد.»

«وفاداری یک سرمایه‌دار عاقل نمی‌تواند به کیفیات مادی یا ایدئولوژیک یک شیء (یعنی ارزش مصرفی آن) باشد، بلکه او همیشه باید به سود به عنوان کمیتی ناب وفادار باشد. به عنوان مثال، سرمایه‌دار واقعاً "عاقل" هر قدر هم که مذهبی باشد، به محض دریافت علائم سودآوری و در واکنش به آن، از تولید کتاب مقدس دست می‌کشد و به تولید پورنوگرافی می‌پردازد. مجازات تخطی از این وفاداری به سودآوری ناب عبارت خواهد بود از باختن در رقابت و حذف شدن از میان سرمایه‌داران. در مورد غذا هم به همین صورت است؛ اگر تولید غذای ناسالم سود بیشتری داشته باشد، و تا جایی که استفاده از مواد سمی و آلاینده محیط زیست سودآوری را افزایش دهند سرمایه‌دار "عاقل" به جای تولید غذای سالم غذای ناسالم تولید می‌کند.»

همان گونه که می‌بینید، نویسنده در عین حال که با رجوع به مارکس به درستی بر گرایش درونی سرمایه و سرمایه‌دار به سمت سود بیشتر (فارغ از ارزش مصرفی کالا) تأکید می‌کند اما در بحث او منافع سرمایه‌داری به مثابه یک نظام و منافع و ملزومات کارکرد سرمایه اجتماعی به مثابه یک کل در مثال‌هایی که آورده کم‌رنگ شده است. رو در رو قرار دادن تریاک و برنج یا کتاب مقدس و پورنوگرافی از سوی آلبریتون نشانگر درکی صرفاً اقتصادی از سرمایه‌داری (و نه سرمایه را به مثابه یک رابطه اجتماعی فهمیدن) و منفک کردن و یا ارجحیت بخشیدن به منافع تک سرمایه‌داران نسبت به منافع بورژوازی به مثابه یک

طبقه است. مثلاً این که تولید و تجارت تریاک سودآورتر از برنج است باعث نمی‌شود که نظام سرمایه‌داری از تولید مواد خوراکی اساسی که برای بازتولید جامعه و نیروی کار حیاتی است دست بکشد. به همین ترتیب، نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند از دین و ایدئولوژی مذهبی به عنوان یک عامل مهم روبنایی که نظم و روابط حاکم را تحکیم و توجیه می‌کند و به آن معنا می‌بخشد دست بردارد و به جای انجیل مجلات پورنو منتشر کند؛ صرفاً به این علت که پورنوگرافی بی‌اندازه پر سود است.

اهمیت و ارزش کتاب آلبریتون را اساساً باید در گرد آوردن شواهد بی‌شمار و تکان‌دهنده از هرج‌ومرج و تخریبی که جامعه بشری و کره زمین به ویژه از دهه ۱۹۵۰ به بعد گرفتارش شده جست‌وجو کرد. تنها با رجوع به بخش منابع کتاب می‌توان به دامنه گسترده پژوهش آلبریتون پی برد. بیابید تا برخی از این اطلاعات را با هم شریک شویم:

- یک میلیارد نفر از گرسنگی هر روزه رنج می‌برند.

- در حال حاضر از هر سه شهروند دنیا یک نفر در زاغه‌ها زندگی می‌کند. (رقم زاغه‌نشینان مناطق شهری یک میلیارد نفر است.) پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۵۰ (اگر انقلاب‌های سوسیالیستی رخ ندهد) نیمی از جمعیت دنیا ساکن زاغه‌ها و حلبی‌آبادها باشند.

- ۷۰ درصد کسانی که در دنیا در فقر مطلق زندگی می‌کنند زن‌اند.

- ۲۵ درصد از مردم دنیا دچار کم‌غذایی‌اند و ۲۵ درصد دیگر دچار پرخوری.

- در قرن بیست و یکم در هر ۵ ثانیه یک کودک زیر ۵ سال بر اثر بیماری‌های مرتبط با گرسنگی جان می‌دهد.

- هر سال بر اثر کمبود ویتامین آ ۵۰۰ هزار کودک به طور کامل یا ناقص نابینا می‌شوند.

- در آینده‌ای نزدیک یک میلیارد نفر از مردم دنیا به علت فقر غذایی دچار اختلال در رشد ذهنی خواهند شد.

- آشغال‌خوری (خوردن خوراکی‌های آلوده به هرمون‌ها و آنتی‌بیوتیک‌ها و انواع مواد شیمیایی و سرطان‌زا) چنان ابعادی به خود گرفته که به قول یکی از مسئولان محیط زیست آمریکا «ما موش‌های آزمایشگاهی‌ای هستیم در بزرگترین و کنترل نشده‌ترین تجربه علمی تاریخ»

شاید در نگاه اول چنین به نظر آید که آلبریتون حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد و بخش بزرگی از مردم دنیا یا خود نابرابری و شکاف عظیم طبقاتی و اقتصادی حاکم را به شکل روزمره تجربه می‌کنند و یا لااقل از آن مطلعند. شاید فکر کنیم که صحبت از ثروت کلان و متمرکز در یک

کفه ترازو و فقر گسترده در کفه دیگر (یا پر خوری از یک طرف و کم غذایی و سوءتغذیه از طرف دیگر به عنوان یک شکل مشخص بروز این تضاد) دیگر دمه شده است. اما چنین نیست. توضیح چرایی این نابرابری برای مردم (خواه در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی خواه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم) کاری ضروری و وظیفه‌ای دائمی است. چرا که روابط اقتصادی - اجتماعی - سیاسی حاکم اجازه دیدن ریشه‌های مصائب را با «چشم غیرمسلح» نمی‌دهد. ندیدن ریشه‌ها، امکان دست بردن به آن‌ها و فرصت نابود کردنشان را از مردم می‌گیرد.

چند موضوع مهم از لیست طولانی موضوعاتی که نویسنده در فصل‌های مختلف کتابش به آن‌ها پرداخته این‌ها است: گسترش حومه‌های شهری و کشاورزی تک‌محصولی؛ هزینه‌های سلامتی شرایط کار پر خطر و دستمزدهای اندک؛ تبلیغات و اشکال جدید گسترش بدهی‌ها؛ مصرف‌گرایی، انحصارات چندقطبی، جهانی‌سازی؛ کشاورزی، تأمین غذا، محیط زیست؛ سلامت کارگران کشاورزی و غذا. نگاه از نزدیک به هر یک از موضوعات، از جمله از طریق مطالعه کتاب آلبریتون، به ما کمک می‌کند که درک عمیق‌تری از معضلات حاکم بر دنیای امروز، کارکرد ذاتی نظام سرمایه‌داری و اینکه چرا با فرم و حکم و اصلاح نمی‌توان از شر معضلات خلاص شد، به دست آوریم. مهم‌تر اینکه، نزدیک‌تر شدن به جوانب گوناگون و عمق و پیچیدگی‌های این معضلات در هم تنیده در گوشه و کنار دنیا به ما کمک می‌کند که شمای جامعه و جهان آترناتیو - خطوط اساسی، جهت‌گیری‌ها و رویکردهای اقتصادی و اجتماعی در ساختمان سوسیالیسم - را روشن‌تر و دقیق‌تر ترسیم کنیم.

بخش پایانی کتاب به راه‌حل‌ها و رهنمودهای نویسنده برای مقابله با وضع حاضر اختصاص یافته است. آلبریتون از آن دست پژوهش‌گران و نظریه‌پردازان چپ است که مقوله‌ای تحت عنوان «سرمایه‌داری ناب» و کارکرد این سرمایه‌داری بر اساس مالکیت خصوصی و رقابت سرمایه‌داران را در مقابل مقوله دولت و مداخلات دولت در اقتصاد قرار می‌دهد. بر اساس این دیدگاه، فقط با مداخله دولت و مشخصاً صدور قانون است که سرمایه‌داری ممکن است از بی‌توجهی به مسائل زیست محیطی و فرایند کنونی تخریب و نابودی کره زمین دست بکشد. این البته، نگاهی نادرست به ماهیت و نقش دولت طبقاتی است که به نوعی سیاست و روبنا را از پایه

## گزارش ارسالی به نشریه آتش من شهر و نند جهانم، در کنار آوارگان

برای جستجوی زندگی بهتر باریکه میان شمال آفریقا و اسپانیا را با ریسک طی می‌کنند تا خود را قاچاقی به این‌ور برسانند، می‌سوزد، دنیای بدی است. چرا آدم‌ها باید از خانه و کاشانه‌شان آواره بشن و دل به دریا بزنند و به دنبال چی؟ در اسپانیا بیکاری و بحران زیاد است. فکرش را بکنید در آنور چه خبر است که مردم اینجا را بهشت می‌دانند؟ دولت اسپانیا فاسد است. فاشیسم فرانکو را بر انداختیم اما سیستم کاپیتالیسم باقی ماند. کشاورزی مان نبود شده است. دانشجویانمان بیکارند و به امید آینده‌ای بهتر راهی کشورهای دیگر می‌شوند. به چی امید بندیدیم؟ به فوتبال و تنیس؟ اما مگر شماره یک بودن در این چیزها برای مردم نان و آب و کار می‌شود؟



- من یک آلمانی متوسط هستم. کار و شغلی فعلاً با ثبات دارم. حتی به حزب آنگلا مرکل رأی می‌دهم چون تصور اینست که این طور می‌توانم جلوی گسترش فاشیسم (و پگیدا) را بگیرم. اما این روزها دارم شک می‌کنم که واقعاً هدف مرکل از ادعاهای انسان دوستانه‌اش چیست؟ اما نمی‌توانم دلیل این هدف را خوب بفهمم. چیزهایی در مورد کمونیسم و انقلابات کمونیستی در شوروی و چین شنیده‌ام و احترام قائل هستم برای کمونیست‌هایی که هنوز آن راه را ادامه می‌دهند. می‌دانم که کارهای خوب و انسانی در آن جامعه‌ها صورت گرفت. الان کمونیست‌ها باید برای من و امثال من سمینار بگذارند و توضیح بدهند که ماجرا از چه قرار است. این پدیده جدید مهاجرت چیست و از کجا می‌آید و راه حل نهایی چیست؟ داعش ادامه در صفحه بعد

این گزارشی دست اول است از روحیات مردمی در اروپا. اتکا به این روحیات مترقی و شرافتمندانه و متحد شدن با آن، الهام‌بخش مبارزه ما در راه‌اندازی جنبشی با هدف دستیابی به جهانی عاری ستم و استثمار طبقاتی است.

- من یک پزشک اتریشی هستم. شرمندهم از کشورم و سیاست‌هایش. شرمندهم از وضعیت غیرانسانی پناهجویان و مهاجرین. هزاران نفر انسان پشت مرزهای این کشور در انتظار ورود و گذر از اینجا هستند. به کجا؟ ۷۰ ساله هستم و فکر می‌کنم باید کاری برای مردم کرد. مردمی که پشت مرزها و سیم‌خاردهای اینجا گرفتار شده‌اند، انسان‌هایی هستند مثل همه ما. خانه و

زندگی و کار داشته‌اند. شب‌ها دور هم جمع می‌شدند، از فعالیت روزانه‌شان برای هم می‌گفتند و به سادگی از زندگی‌شان لذت می‌بردند. بدون اینکه بدانند چرا و ربطی به آن‌ها داشته باشد، مورد تهاجم قرار گرفتند. ارتش بشار اسد فاشیستی، نیروهای وابسته به دولت فاشیستی ترکیه، جانوران داعش. بمباران‌های آمریکایی و روسی و اروپایی. آخر این چه دنیایی است؟ مردم دنیا همه از یک نژاد هستند. من نمی‌دانم چطور باید از پس تمام این‌ها بر بیایم. با دوستان نقشه‌ای ریختیم. ما به آن طرف مرز می‌رویم. پناهجویان را قاچاقی به این‌ور می‌آوریم و در خانه‌های خود اسکان می‌دهیم. بعد کمک می‌کنیم به آن‌ها که به هر کجا که می‌خواهند بروند. - من یک اسپانیایی هستم. از گارد مرزی و وظیفه‌ام حفاظت از مرزهای اسپانیا است. اما دلم برای انسان‌هایی که

## «من» همدست توده‌ام...»

در گزارشی تصویری از وضعیت پناهجویان مقیم شهر اربیل توسط صدای آمریکا، کودکانی را می‌بینی که علی‌رغم درد و ماتم والدینشان به دلیل اجبار به تخلیه همان آلودگی‌های ناپلونی، در حال خنده و رقص در مقابل دوربین خبرنگار هستند. باور آن سخت هولناک است از میان کودکانی این چنینی کودکی پرورده شود با پرچم داعش در حال بریدن سر یک نظامی سوری. به راستی چگونه می‌توان به باورها و اعتقاداتی احترام گذاشت که عاملی تعیین کننده در مسخ انسان‌ها، در ساختن هیولا از انسان‌ها هستند؟ ما کجای زمان و مکان ایستاده‌ایم؟ آرزوی جهانی بهتر را در کجای این صحنه، از

جنوب تا شمال و از شرق تا غرب، می‌توانم قرار داد؟ چه بر سر قانون «هر جا ستم هست، مقا و مت وجود دارد» و «با سازمان دادن آگاهانه مقا و مت می‌توان انقلاب را

سازمان داد» آمده است؟ آیا این قوانین دیگر در مقابل زور قدرت‌مداران موضوعیت خود را از دست داده‌اند؟ آیا حکم آموزگار پرولتاریای انترناسیونالیست مائو تسه دون که «امپریالیست‌ها بیر کاغذی هستند» دیگر معنایی ندارد و چاره مردم گردن نهادن بر قوانین سرمایه است؟

سیلی از آوارگان و قربانیان جنگ‌های ارتجاعی سراسر منطقه خاورمیانه و اروپا را در بر گرفته است. آوارگی یکی از مشخصات برجسته دنیای کنونی در عین حال نشانه روشنی از شکست نیروهای مردمی در مقابل نیروهای مرتجع است. آیا در مقابل توپ و تانک و فوق تکنولوژی قدرت‌مداران مرتجع جهانی چاره‌ای جز تسلیم و قبول شکست نداریم؟ روشن است نتیجه هیچ مبارزاتی از قبل معلوم نیست. جنگ ناروشن‌ترین مسئله موجود در جهان است. سؤال ادامه در صفحه ۸

اقتصادی‌اش جدا می‌کند. مهم‌تر اینکه، چنین دیدگاهی زمینه‌ساز و توجیه‌گر سیاست‌های رفرمیستی در مواجهه با نظام حاکم می‌شود. این اتفاقی نیست که آلبرتون مخاطبانش را به فشار گذاشتن از پایین به روی دولت‌ها فرامی‌خواند به این امید که دولت‌ها با انتقال این فشار بر سرمایه‌ها و شرکت‌ها باعث «تغییر» در عملکردشان شوند. به قول خودش «با در نظر گرفتن عمق و گستره مشکلاتی که ما با آن‌ها مواجهیم پر واضح است که ما به یک انقلاب نیاز داریم، اما در شرایط کنونی، جنبش‌هایی که بتوانند به صورت دمکراتیک و مسالمت‌آمیز تغییرات گسترده و عمیق لازم را پدید آورند موجود نیستند. در نبود یک جنبش گسترده بین‌المللی، قدم‌های کوچک بسیاری برای برداشتن هست. قدم‌هایی که می‌توانند بسیار ارزشمند باشند.» بر پایه همین نگرش است که آلبرتون شعار «به سوی یک بخش عمومی کارتر و پاسخگوتر؛ شرکت‌های پاسخگوتر؛ و ساختن بازارهای دمکراتیک و پاسخگو» را جلو می‌گذارد. تحلیل علمی و تجربه زندگی هر دو، بی‌ثمری این شعارها را اثبات کرده است. ■

### شهاب نجومی

\*«مصرف نامکفی»، نظریه‌ای در توضیح بحران و تناقض در عملکرد سرمایه‌داری است که ابتدا توسط سیمونندی اقتصاددان کلاسیک سوئیسی در قرن نوزدهم مطرح شد. بعدها در جنبش بین‌المللی کمونیستی همین نظریه از سوی برخی از نظریه‌پردازان به عاریت گرفته شد. در این نظریه، برخلاف تئوری مارکسیستی، اضافه تولید به عنوان منبع اصلی بحران نادیده گرفته می‌شود و جایش را به مصرف نامکفی توده‌ها می‌دهد. طرفداران این نظریه، اشکال کار را این می‌بینند که توده‌ها نمی‌توانند محصولاتی را که خود تولید کرده‌اند خریداری کنند. راه‌حلی که معمولاً از این نظریه منتج می‌شود خواست توزیع عادلانه‌تر ثروت است. اما «مصرف نامکفی» توضیح و استدلال صحیحی نیست. سؤال این است که چرا در سرمایه‌داری توده‌ها گرسنه‌اند و نمی‌توانند مواد غذایی تهیه کنند در حالی که انبوه مواد غذایی در انبارها در حال گندیدن است؟ پاسخ طرفداران نظریه مورد بحث این است که: چون توده‌ها پول ندارند. اما این پاسخ نیست بلکه بیان مجدد مسئله به صورتی دیگر است. به علاوه همان‌طور که مارکس گفت و تا به امروز نیز چنین بوده، درست در دوره ماقبل بحران مازاد تولید، معمولاً دستمزدها بالا است چرا که سرمایه در دوره رونق است و باید کارگران بیشتری را به خدمت گیرد. بدین ترتیب تأثیر ارتش ذخیره بیکاران بر کاهش دستمزد کم می‌شود. این واقعیت، خود نشانگر نادرستی تئوری مصرف نامکفی است.

«من شهروند جهانم...»

از کجا به وجود آمد؟ می‌دانم این یک دنیای بد و نابرابر است و باید طور دیگری سازمان پیدا کند. اما نمی‌دانم چه طوری؟ عقل من این قدر قد می‌دهد که با فاشیسم ضدیت کنم و به پناهجویان کمک مالی کنم.

- من یک پزشک آلمانی هستم. حالم از این که عمل‌های پروتز زیبایی کنم به هم خورده است. داوطلب شده‌ام که من را پزشک کمپ‌های مهاجرین کنند. این یک انتخاب است. انتخابی عقیدتی و نه بیزینسی. انتخاب بین دو راه است. بین کمک و خدمت به مردم یا پول و درآمد. من، مردم را انتخاب کرده‌ام.

- من یک ایتالیایی هستم. کشور من از اولین جاهایی است که مهاجرین به خصوص از آفریقا به اینجا می‌رسند. دولت ما ظاهراً آن‌ها را پناه می‌دهد. اما در اینجا بیزینس جدیدی به راه افتاده است. دولت، از سازمان ملل به واسطه پناهنده‌پذیری پول می‌گیرد و با فساد این پول را میان خود قسمت می‌کنند. یک مسیحی شکاک هستم. انسان‌دوستی من شاید از درک من از مسیح، نه مسیحیت، برمی‌خیزد. اما همین مسئولیت‌هایی را به من یادآوری می‌کند. فکر می‌کنم کره زمین متعلق به همه انسان‌ها از هر نژاد و ملت و جنسیتی هست. این کره ما و برای همه ماست. مرزها بی‌جهت کشیده شده‌اند. من به مهاجرین هر کمکی را می‌کنم. آذوقه و سرپناه می‌دهم. مثل فرزندان خودم از آن‌ها حفاظت می‌کنم. کارهای غیرقانونی می‌کنم. آن‌ها را قاچاقی از این کشور به آن کشور رد می‌کنم. اما همیشه می‌ترسم. می‌دانی چرا می‌ترسم؟ من (و ما) می‌ترسیم چون جنایت‌کار هستیم! ما (دولت‌های ما)، مسئول این تراژدی‌های انسانی هستیم. ما هستیم که برای منافع خودمان جنگ در خاورمیانه و آفریقا به راه انداخته‌ایم. ما هستیم که در این کشورها کودتا راه می‌اندازیم و دیکتاتورهای فاشیستی را برقرار می‌کنیم. ما هستیم که کشاورزی این جوامع را نابود می‌کنیم و مردمانش را گرسنه و آواره می‌کنیم. بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ این مردم آواره می‌شوند و به امید وضعیتی بهتر راهی اروپا می‌شوند. در اروپا چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر بلافاصله مورد حمله‌های فاشیستی قرار نگیرند، با ما که بهتر هستیم روبرو می‌شوند. ولی ما کی هستیم؟ انسان‌دوستانی که به این مردم لباس‌های دست دوم خود را می‌دهیم. قابله و کتری‌های دور انداخته خود را می‌دهیم. فکر می‌کنیم خیلی هنر کرده‌ایم و مسئولیت عیسوی خود را انجام داده‌ایم. اما خودمان را گول زنیم. ما

داریم ابراز ترحم می‌کنیم و بهشت برای خودمان می‌خریم. این رفتار ما، مردم مهاجر و پناهجو را عصبانی می‌کند و حق دارند. بعد از «خدمات و لباس دست دوم و...» که به آن‌ها داده‌ایم، با وجدانی آسوده در کافه می‌نشینیم، می‌نوشیم و از انسانیت دم می‌زنیم. هم‌زمان زبان و فرهنگ مهاجرین را تحقیر کرده و خوار می‌شماریم. به نظرم مال خودمان خیلی بهتر است! همه این‌ها خشم برانگیز است. برای همین ما می‌ترسیم. چون ما جنایت‌کار هستیم.

- از ملیتم نپرس. من شهروند جهانم. نسل اندر نسل اروپایی. ولی از آن رد شده‌ام. من جهانی‌ام. آفریقایی‌ها، آسیایی‌ها، خاورمیانه‌ای‌ها را دوست دارم. دانشکده مهندسی را در آخرین سال تحصیلی رها کردم چون فهمیدم در این دنیا چیزی مهم‌تر از دانشگاه و عنوان آن وجود دارد. موج مهاجرت انسانی و کشته شدن انسان‌ها در دریاها، زندگی‌ام را زیر و رو کرد. نمی‌توانستم بفهمم چطور چنین چیزی ممکن است؟ از خودم پرسیدم آخر این چه دنیای بی‌منطق و دیوانه‌ای است که انسان‌ها را وادار به چنین کارهایی می‌کند؟ دانشگاه را رها کردم و تصمیم گرفتم با مردم پناهجو متحد بشوم. به یاری مهاجرین پرداختم. فکری، زبانی و مالی (این آخری از همه کمتر چون خودم هم جزو بی‌چیزان هستم). چالش بزرگی با خانواده‌ام داشتم که گرچه انسان‌های خوبی‌اند ولی تا آنجایی که من داشتم جلو می‌رفتم برایشان قابل هضم نبود. امروز همه چیز برای من - و خانواده‌ام - تغییر کرده است. ما مهاجرینی را طبق خواسته‌هایشان این‌ور و آن‌ور کرده‌ایم. با خانواده‌های آنان در آفریقا و خاورمیانه دوست شده‌ایم. من از فرهنگ و زبان غنی آن‌ها یاد گرفته‌ام و دارم می‌فهمم که استعمار و استعمار نو چه لایه‌هایی به سر این جوامع و مردمش آورده است. من در کنار پناهندگان تونس و لیبیایی که امروز بهترین دوستانم هستند، روزهای خوبی را می‌گذرانم. با هم کارگری می‌کنیم. نقاشی ساختمان می‌کنیم، دست‌فروشی می‌کنیم، گارسونی می‌کنیم. آن‌ها سیاه کار می‌کنند و من (چون اروپایی هستم) سفید کار می‌کنم. همین تبعیض اعصابم را به هم ریخته است. من دارم عربی یاد می‌گیرم. از کمونیسم همین قدر می‌دانم که قرار است برابری برای مردم جهان بیاورد. فقیر و مهاجر نباشد. پولدارهای عجیب و غریب و فقیرهایی در گتوها و زاغه‌ها نباشند. بین تونس و آمریکایی فرقی نباشد. موسی و عیسی و محمد و بودا نباشد.

عجب فکر خوبی! ■

**اکتبر** ماه سالگرد دو انقلاب بزرگ سوسیالیستی است. دو انقلاب سوسیالیستی در روسیه و چین که در قرن بیستم به پیروزی رسیدند، عمری کوتاه داشتند اما برای همیشه چهره جامعه بشری را تغییر دادند. چون راه‌هایی از چنگال نظام سرمایه‌داری را آشکار ساختند.

اما دفن این دو تجربه عظیم تاریخی جهانی، یک فاجعه سیاسی به بار آورده است. امروز ما با این فاجعه در مقیاس جهانی مواجه هستیم که در اقصی نقاط جهان کارگران و زحمتکشان و قشرهای مختلف مردم که محکومین نظام سرمایه‌داری هستند علیه بیدادگری‌ها و ویرانگری‌های سرمایه‌داری و دولت‌های حاکم در کشورهای مختلف شورش و طغیان می‌کنند اما در میدان نبرد با این دشمن راه واقعی را نمی‌یابند و علت مرکزی‌اش هم دفن این تجارب است. این مسئله را به همین شکل گذاشتن و گذاشتن بزرگترین جنایت علیه بشریت است.

اما عیان کردن واقعیت این انقلاب‌ها کار یک روز در سال نیست. چون هر روز برای دفن واقعیت آن‌ها از سوی دولت‌های امپریالیستی جهان و دولت‌های محلی ارتجاعی، تلاش‌های غول آسا می‌شود. در همین جمهوری اسلامی پا به پای تبلیغ و ترویج خرافه دینی، علیه کمونیسم کارزارهای ایدئولوژیک بزرگ و قتل‌های خونین به راه افتاده است. نشریات متعلق به خدمه فکری و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی مانند مهرنامه و اندیشه پویا و غیره بی‌وقفه به تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی روسیه و چین و رهبران آن می‌تازند.

و متأسفانه روشنفکران مردمی و چپ ما که باید بهتر عمل کنند مسخ و بهت زده هستند و گاه خودشان به کاروان حمله به موج اول انقلاب‌های کمونیستی می‌پیوندند. گویی که اگر صاحب قدرتان بگویند زمین تخت است، پس زمین تخت است.

در این شماره می‌خواهیم مروری داشته باشیم بر دستاوردهای یکی از آن دو تجربه عظیم: انقلاب اکتبر در چین. وقتی در چین انقلاب شروع شد اکثریت جمعیتش دهقانان فقیری بودند که در سال‌های قحطی برگ درخت می‌خوردند و بعضی سال‌ها میلیون میلیون می‌مردند. زنان وضعیتی بدتر از چهارپایان داشتند. کلان شهر شانگهای میان قدرت‌های استعماری امپریالیستی تقسیم شده بود و پشت در رستوران‌ها نوشته بودند ورود سگ و چینی ممنوع است. صدها هزار تن فروش داشت. کار

## قدم به قدم با انقلاب اکتبر چین

واقعات کمونیسم چیست؟

و زندگی چینی‌ها بر عرشه کشتی‌ها، در باران‌ها و انبارها، کارخانه‌ها و خدمتکاری در خانه ثروتمندان و غیره می‌گذشت.

در چنین شرایطی بود که حزب کمونیست چین با الهام از انقلاب سوسیالیستی در روسیه توسط مائوتسه دون و دیگران تأسیس شد. قبل از آن، چین هیچ‌وقت چنین تشکیلاتی را به خودش ندیده بود. این حزب با عده‌ای قلیل، شاید کمتر از انگلستان دست درست شد اما در شهر و روستا رشد پیدا کرد. ستون فقراتش را باربران اسکله‌ها، معدنچیان و سایر بخش‌های طبقه کارگر تشکیل می‌دادند. هنگام شروع جنگ انقلابی، نیروی عمده ارتش سرخ تحت رهبری حزب دهقانان فقیر و سایر روستانشینان بودند. این ارتش طی ۲۸ سال جنگ ارتش اشغالگر ژاپن را شکست داد و مثل گردبادی ارتش ارتجاعی چانکائیشک را با همه تانک‌ها و هواپیماها و نفراتش که با کمک‌های مالی و تسلیحاتی آمریکا تغذیه می‌شد، خرد کرد.

وقتی جنگ انقلابی شروع شد تعداد زیادی از پرولترها به مناطق روستایی رفتند تا ارتش سرخ را تقویت کنند. باقی در شهرها ماندند و تشکلات زیرزمینی حزب و سازمان‌های کارگری را درست کردند.

وقتی انقلاب در سال ۱۹۴۹ پیروز شد، پیشاپیش تغییر و تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی عظیمی در میان صدها میلیون دهقان چینی به ثمر نشست. دولت سرخ قبل از پیروزی نهایی در مناطق روستایی بنا شده بود. دهقانان نه تنها برگ درخت نمی‌خوردند بلکه بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، گندم و جو و مواد غذایی شهرهای بزرگ را تأمین کردند.

بزرگترین باز توزیع ثروت در تاریخ بشر رخ داد. زن و مرد روستایی به تساوی زمین دریافت کردند. یکی از ارکان نظام



نیویورک بود. سوسیالیستی بشود. واژگونی قدرت سوسیالیستی به معنای بازگشت به نقطه صفر نیست. زیرا تجربه سوسیالیسم را داریم. خط و درس‌هایی را داریم که زنده‌اند و باید راهنمای آغاز موج جدیدی از انقلاب‌های سوسیالیستی باشند. درس آموزی علمی از دستاوردهای آن انقلاب‌ها و شناختن و تجزیه و تحلیل کردن از اشتباهات و کاستی‌هایشان را یک رهبر انقلابی کمونیست به نام باب آواکیان انجام داده است. آواکیان، رهبر انقلاب در آمریکا و حزب کمونیست انقلابی در آن کشور است. از این رهگذر علم کمونیسم را که راهنمای انجام انقلاب کمونیستی بوده و توسط رهبران بزرگی مانند مارکس و لنین و مائوتسه دون تکامل یافته، باب آواکیان نیز تکامل داده است و سنتز نوینی از کمونیسم را مدون کرده است که می‌گوید موج دوم انقلاب‌های کمونیستی را چرا و چگونه باید شروع کنیم و تکامل دهیم و مرتباً در طول راه سنتز نوین کمونیسم را هم با فکر کردن بیشتر و جمع‌بندی بیشتر از تجارب همه جانبه بشر تکامل بدهیم و بازم راه را بگشاییم و ...

انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم در همان ابتدای راه ماندند و محاصره و سرکوب شدند و اشتباهاتی که طبیعت هر گام ابتدایی و آغازین است گریبانشان را گرفت. مسلماً انقلاب‌های سوسیالیستی بعدی باید در سطحی عالی‌تر باشند تا بتوانند سرمایه‌داری ویرانگر را که حتی موجودیت کره زمین را تهدید می‌کند نابود کنند. ما در دورانی هستیم که آغاز موج دوم انقلاب‌های سوسیالیستی ضروری‌ترین و عاجل‌ترین نیاز بشریت است؛ و احزاب کمونیست انقلابی سخنگویان و عاملان اجرایی این نیاز هستند. ■

## آتش

- این نوشته اساساً اقتباسی است از یکی از مقالات ریموند لوتا اقتصاددان کمونیست انقلابی

انجمن‌های سراسری کارگران را شکل دادند و اداره امکان عمومی را در دست گرفتند. کارخانه‌ها به ساختن مسکن‌های جدید، شیرخوارگاه‌ها، چایخانه‌ها و سایر تسهیلاتی که تا آن زمان در چین ناشناخته بود پرداختند... اعتیاد در فاصله چند سال ریشه کن شد. میلیون‌ها تن فروش آزاد شده و صاحب کار شدند و درهای تحصیل به رویشان باز شد. خیلی از این‌ها کسانی بودند که فروخته شده یا دزدیده شده بودند و برده بودند. سازمان‌های زنان تحت رهبری حزب کمونیست، این‌ها را سازمان دادند و به آنان کمک کردند که دلایل ستم دیدگی خود را بفهمند. این سازمان‌های زنان با هر شکل تحقیر و تبعیض نسبت به زنان تن فروش مقابله می‌کردند. طی مدتی کوتاه، خیابان‌ها و جاده‌های کشور که در جهان جزء ناامن‌ترین و خطرناک‌ترین راه‌ها بود نسبتاً امن شد. دولت‌های سرمایه‌داری همیشه می‌گویند راه خاتمه جرم و جنایت سرکوب است. چین عکس این را ثابت کرد. چین سوسیالیستی فقط چند هزار زندانی داشت و آن‌ها آزاد بودند هر زمان که بخواهند بدون ترس به هر جا که خواستند بروند

در دوران مائو، یعنی از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ میانگین طول عمر در چین از ۳۲ سال به ۶۵ سال رسید. در سال ۱۹۴۹ فقط ۱۵٪ مردم چین خواندن و نوشتن می‌دانستند. در سال ۱۹۷۶، یعنی سال درگذشت مائو، این رقم هشتاد درصد بود. در دهه ۱۹۶۰ مصادف با دهه ۱۳۴۰ شمسی مبارزات توده‌ای در سراسر جهان جریان داشت. تنها دولتی که انتقاد و شورش توده‌ای علیه روسای دولت و حزبی خودش را که دارای سیاست‌های نخبه‌گرایانه و خفقان آور بودند تشویق می‌کرد چین سوسیالیستی بود. نه اروپا و آمریکای به اصطلاح «آزاد». در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ درصد مرگ و میر نوزادان در شهر شانگهای کمتر از شهر

نیویورک بود. از زمان سرنگونی حاکمیت پرولتاریا و احیای سرمایه‌داری در چین، یعنی از سال ۱۹۷۶ تا به امروز طبقه حاکمه جدید همه چیز را وارونه کرده است. حتی سیستم بهداشت عمومی دولتی دیگر موجود نیست. کمون‌های خلق در روستاها و کمیته‌های انقلابی در کارخانه‌ها را در هم شکسته‌اند. تعداد قلیلی از دهقانان ثروتمند شده و بیش از صد میلیون به شکل بی‌خانمان و نیمه گرسنه و در جستجوی کار از گوشه‌های به گوشه دیگر مهاجرت می‌کنند. کارگران را از اداره امور کنار گذاشتند و به آن‌ها گفتند کار کارگر کار کردن است. "مدرنیزاسیون" چین به معنای تعطیل اکثر صنایع سنگین این کشور و بیکار شدن کارگران بود. هر جا که صنایع جدید مثل قارچ سر بلند کردند معنایش استخدام کار ارزان چینی زیر چکمه سرمایه خارجی و به خاطر نیازهای بازار خارجی بود. امروز چین از نظر فساد و رشوه خواری در بالاترین رده‌های جهانی قرار دارد. بزرگترین رقم اعدام در جهان را دارد. خیزش‌های دهقانی مهمی علیه بار سنگین مالیات‌ها و سایر اشکال نوین استثمار بلند شده و سرکوب شده‌اند. نوزادان دختر به قتل می‌رسند. تن فروشی زنان و اعتیاد بار دیگر سیر صعودی یافته است. بیماری ایدز می‌رود تا حتی میزان تلفات بیماری‌های مسری را که انقلاب ۱۹۴۹ چین آن‌ها را ریشه کن کرد، پشت سر بگذارد. اسم حزب حاکم کماکان حزب کمونیست است اما اثری از کمونیسم در آن نمی‌توان یافت.

احیای سرمایه‌داری در روسیه و چین و تبدیل آن‌ها به یکی دیگر از جوامع زشت دنیای کنونی یک بار دیگر ثابت می‌کند که راه نجات بشریت همان راهی است که این دو کشور در ابتدای قرن بیستم در پیش گرفتند. در چین هم مثل همه جای دیگر باید یک بار دیگر انقلاب

نفوذالی، اسارت زنان در جنگال دین و پدرسالاری طایفه و شوهر بود. انقلاب همه این زنجیرها را پاره کرد. زنان چین در مناطق آزاد شده در دهه ۱۹۳۰ حق طلاق گرفتند. در حالی که حتی تا سال ۱۹۵۰ زنان اروپایی نه حق رأی داشتند و نه حق طلاق. توده زنان یک نیروی قدرتمند در سرنگون کردن کل مناسبات اجتماعی کهنه و ایده‌ها و ارزش‌های اخلاقی عقب مانده بودند.

بر پایه همین دگرگونی عظیم در روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، اقتصاد کشاورزی چین شکوفا شد به طوری که فوراً خودکفا شد چیزی که امپریالیسم آمریکا می‌گفت امکان ندارد. بنابراین امپریالیست‌ها دیگر قادر نبودند چین سوسیالیستی را تهدید به محاصره و گرسنگی کنند. در مدت بسیار کوتاهی میلیون‌ها نفر چینی از شر کثافت و تعفن رها شدند و صاحب آب آشامیدنی تمیز شدند. چیزی که همین امروز میلیاردها نفر از مردم جهان ندارند.

ارتش سرخ شهرهای بزرگ چین را یکی پس از دیگری فتح کرد و به سرعت، به مصادره بزرگترین بانک‌ها، کارخانه‌ها و سایر مراکز اقتصادی پرداخت و به‌طور اضطراری تأمین محصولات مورد نیاز شهر را که در روستا تولید می‌شد، سازمان داد. قبل از انقلاب زنان جوان کارگر در کارخانه‌های نساجی را شب‌ها مثل برده زندانی می‌کردند. مردان و نوجوانانی کارگر در معادن کتک می‌خوردند و حکم چارپایان را داشتند. انقلاب همه این‌ها را یک شبه تمام کرد. کار کودکان ممنوع شد. ساعات کار از ۱۲ تا ۱۶ ساعت به ۸ ساعت تقلیل یافت. در چند سال اول پس از پیروزی انقلاب، دستمزدها دو تا سه برابر شد. کارگران در شمار میلیونی به حزب کمونیست پیوستند. اتحادیه‌ها و سایر

انجمن‌های سراسری کارگران را شکل دادند و اداره امکان عمومی را در دست گرفتند. کارخانه‌ها به ساختن مسکن‌های جدید، شیرخوارگاه‌ها، چایخانه‌ها و سایر تسهیلاتی که تا آن زمان در چین ناشناخته بود پرداختند... اعتیاد در فاصله چند سال ریشه کن شد. میلیون‌ها تن فروش آزاد شده و صاحب کار شدند و درهای تحصیل به رویشان باز شد. خیلی از این‌ها کسانی بودند که فروخته شده یا دزدیده شده بودند و برده بودند. سازمان‌های زنان تحت رهبری حزب کمونیست، این‌ها را سازمان دادند و به آنان کمک کردند که دلایل ستم دیدگی خود را بفهمند. این سازمان‌های زنان با هر شکل تحقیر و تبعیض نسبت به زنان تن فروش مقابله می‌کردند. طی مدتی کوتاه، خیابان‌ها و جاده‌های کشور که در جهان جزء ناامن‌ترین و خطرناک‌ترین راه‌ها بود نسبتاً امن شد. دولت‌های سرمایه‌داری همیشه می‌گویند راه خاتمه جرم و جنایت سرکوب است. چین عکس این را ثابت کرد. چین سوسیالیستی فقط چند هزار زندانی داشت و آن‌ها آزاد بودند هر زمان که بخواهند بدون ترس به هر جا که خواستند بروند

در دوران مائو، یعنی از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ میانگین طول عمر در چین از ۳۲ سال به ۶۵ سال رسید. در سال ۱۹۴۹ فقط ۱۵٪ مردم چین خواندن و نوشتن می‌دانستند. در سال ۱۹۷۶، یعنی سال درگذشت مائو، این رقم هشتاد درصد بود. در دهه ۱۹۶۰ مصادف با دهه ۱۳۴۰ شمسی مبارزات توده‌ای در سراسر جهان جریان داشت. تنها دولتی که انتقاد و شورش توده‌ای علیه روسای دولت و حزبی خودش را که دارای سیاست‌های نخبه‌گرایانه و خفقان آور بودند تشویق می‌کرد چین سوسیالیستی بود. نه اروپا و آمریکای به اصطلاح «آزاد». در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ درصد مرگ و میر نوزادان در شهر شانگهای کمتر از شهر

نیویورک بود. از زمان سرنگونی حاکمیت پرولتاریا و احیای سرمایه‌داری در چین، یعنی از سال ۱۹۷۶ تا به امروز طبقه حاکمه جدید همه چیز را وارونه کرده است. حتی سیستم بهداشت عمومی دولتی دیگر موجود نیست. کمون‌های خلق در روستاها و کمیته‌های انقلابی در کارخانه‌ها را در هم شکسته‌اند. تعداد قلیلی از دهقانان ثروتمند شده و بیش از صد میلیون به شکل بی‌خانمان و نیمه گرسنه و در جستجوی کار از گوشه‌های به گوشه دیگر مهاجرت می‌کنند. کارگران را از اداره امور کنار گذاشتند و به آن‌ها گفتند کار کارگر کار کردن است. "مدرنیزاسیون" چین به معنای تعطیل اکثر صنایع سنگین این کشور و بیکار شدن کارگران بود. هر جا که صنایع جدید مثل قارچ سر بلند کردند معنایش استخدام کار ارزان چینی زیر چکمه سرمایه خارجی و به خاطر نیازهای بازار خارجی بود. امروز چین از نظر فساد و رشوه خواری در بالاترین رده‌های جهانی قرار دارد. بزرگترین رقم اعدام در جهان را دارد. خیزش‌های دهقانی مهمی علیه بار سنگین مالیات‌ها و سایر اشکال نوین استثمار بلند شده و سرکوب شده‌اند. نوزادان دختر به قتل می‌رسند. تن فروشی زنان و اعتیاد بار دیگر سیر صعودی یافته است. بیماری ایدز می‌رود تا حتی میزان تلفات بیماری‌های مسری را که انقلاب ۱۹۴۹ چین آن‌ها را ریشه کن کرد، پشت سر بگذارد. اسم حزب حاکم کماکان حزب کمونیست است اما اثری از کمونیسم در آن نمی‌توان یافت.

احیای سرمایه‌داری در روسیه و چین و تبدیل آن‌ها به یکی دیگر از جوامع زشت دنیای کنونی یک بار دیگر ثابت می‌کند که راه نجات بشریت همان راهی است که این دو کشور در ابتدای قرن بیستم در پیش گرفتند. در چین هم مثل همه جای دیگر باید یک بار دیگر انقلاب

نیویورک بود. از زمان سرنگونی حاکمیت پرولتاریا و احیای سرمایه‌داری در چین، یعنی از سال ۱۹۷۶ تا به امروز طبقه حاکمه جدید همه چیز را وارونه کرده است. حتی سیستم بهداشت عمومی دولتی دیگر موجود نیست. کمون‌های خلق در روستاها و کمیته‌های انقلابی در کارخانه‌ها را در هم شکسته‌اند. تعداد قلیلی از دهقانان ثروتمند شده و بیش از صد میلیون به شکل بی‌خانمان و نیمه گرسنه و در جستجوی کار از گوشه‌های به گوشه دیگر مهاجرت می‌کنند. کارگران را از اداره امور کنار گذاشتند و به آن‌ها گفتند کار کارگر کار کردن است. "مدرنیزاسیون" چین به معنای تعطیل اکثر صنایع سنگین این کشور و بیکار شدن کارگران بود. هر جا که صنایع جدید مثل قارچ سر بلند کردند معنایش استخدام کار ارزان چینی زیر چکمه سرمایه خارجی و به خاطر نیازهای بازار خارجی بود. امروز چین از نظر فساد و رشوه خواری در بالاترین رده‌های جهانی قرار دارد. بزرگترین رقم اعدام در جهان را دارد. خیزش‌های دهقانی مهمی علیه بار سنگین مالیات‌ها و سایر اشکال نوین استثمار بلند شده و سرکوب شده‌اند. نوزادان دختر به قتل می‌رسند. تن فروشی زنان و اعتیاد بار دیگر سیر صعودی یافته است. بیماری ایدز می‌رود تا حتی میزان تلفات بیماری‌های مسری را که انقلاب ۱۹۴۹ چین آن‌ها را ریشه کن کرد، پشت سر بگذارد. اسم حزب حاکم کماکان حزب کمونیست است اما اثری از کمونیسم در آن نمی‌توان یافت.

«من همدست...»

اساسی ولی این است: آیا صف مستقلی از مردم در مقابل صفوف رنگارنگ مرتجعین وجود دارد؟ این را از بررسی سیاست می‌توان فهمید، چرا که «جنگ ادامه سیاست است».

به جبههٔ آوارگان و تحلیل‌ها و سیاست‌های ناشی از این تحلیل‌ها نگاه کنیم. یکی از تحلیل‌های شناخته شده تحت شعار «ما اینجا هستیم چون شما آنجا هستید» بیان می‌شود. این «ما» و «شما» چه کسانی هستند؟ در دنیای گلوبالیزه شدهٔ امروز سیاست امپریالیست‌ها و کارگزارانشان، قرار دادن

توده در مقابل توده است. آن‌ها بر اساس چنین سیاستی بنیادگرایان مذهبی را از گورستان تاریخ بیرون کشیده، پر و بال دادند. آن‌ها مقاومت توده‌ها را علیه کارکرد ویرانگر سرمایه در شهر و روستا به زیر چتر «مخالفت» ارتجاعی این بنیادگرایان راندند. از این نقطه به بعد در شرایط نبود قدرت‌های سوسیالیستی همه چیز اتوماتیک روی غلتک ارتجاعی پیش رفته است. بنیادگرایان هیچ جایی برای دگراندیشی و علم نگذاشته و خود سرسخت‌ترین مدافع مالکیت، مالکیت بر ابزار تولید، هستند. هزاران آدم مسخ شده در کابل به تماشای سلاخی فرخنده توسط سی - چهل مرتجع می‌ایستند چرا که باور اسلامی دارند. یکی از مهم‌ترین تأثیرات این روند، تعمیق شکاف بین زن و مرد و عملکرد عربان و وقیحانه ستم جنسی است. بدون مرزبندی روشن و قاطع در این زمینه نمی‌توان از صف مردم صحبت کرد. رهایی شامل زن و مرد است. بنابراین یک معیار تعیین کننده برای تشخیص «ما» باید عبارت باشد از ضدیت با ستم جنسیتی به‌عنوان عربان‌ترین و فراگیرترین عملکرد اجتماعی بنیادگرایان. تا زمانی که افق دید این آوارگان از این منظر تجزیه نشود، صف متحدی از آوارگان به وجود نخواهد آمد.

باید دانست که در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی همه پشت سر دولت‌هایشان صف نکشیده‌اند. آیا می‌توان با شعار بخشی از پناهجویان و مهاجران کشورهای جهان سوم که می‌گویند «ما اینجا هستیم چون شما آنجا هستید» صف متحدی از مردم در

مقابل مرتجعین شکل داد؟ آیا چنین شعاری بخش‌های مترقی ساکن غرب را با راسیست‌های تحت حمایت دولت در یک صف قرار نمی‌دهد؟ واکنش به این "ما و شما" کردن‌ها، گتره‌ای برخورد کردن برخی از نیروهای مترقی غرب به مجموعه پناهندگان و مهاجرین است. برخی از نیروهای چپ در این کشورها تحت لوای مبارزه علیه امپریالیسم چشم بر حکومت‌های مرتجعی چون جمهوری اسلامی ایران می‌بندند و همهٔ مهاجرین و پناهندگان را تحت لوای کمک به هم نوع یک کاسه می‌کنند. تحت همین چارچوب چشم بر دسته‌های ارتجاعی بنیادگرایان

است صراحتاً به جای «ما و شما» از صف توده‌های مردم و نیروهای واقعاً انقلابی و ترقی‌خواه دنیا در برابر صف دولت‌های امپریالیستی و کارگزاران بومی و مرتجع آن‌ها صحبت شود. تحلیل دیگر از مسئلهٔ مهاجرت و پناهجویی این است که "آواره و پناهنده محصول جنگ هستند". در دنیای تحت حاکمیت امپریالیسم، دنیایی که در مقابل چشمانمان هر قدمش با زور اسلحه پیش می‌رود، این کلی گوئی بر سر جنگ تأثیرات مخربی مثل طرز فکر طرفداران مسالمت و مبلغان مخالفت با هر نوع از خشونت را به دنبال دارد. لازم است

دهشت‌های کنونی جهان ریشه در نظام استثمار سرمایه‌داری دارد. این وضعیت فقط میراث بی‌رحمانهٔ جنایت‌های گذشته مانند استثمار و تجارت برده نیست. هرچند که زخم آن کماکان تازه است. نفوذ کمرشکن سرمایه‌داری در چند دهه‌ی گذشته تحت لوای گلوبالیزاسیون به صورت چشم‌گیری نابرابری‌های جهانی را تشدید کرده و بافت اجتماعی جوامع مختلف را از هم گسیخته‌تر کرده است بدون آنکه بدیل معتبر و مطلوبی را جای آن ارائه دهد. اما امروز، به یمن وجود تلویزیون و اینترنت حتی مردم دورافتاده‌ترین روستاها این نابرابری روزافزون را می‌بینند و به هزار طریق برتری ادعایی تمدن غرب را می‌شنوند.

این «سرمایه‌داری استروئید زده» برای زدودن یا کم کردن دهشت‌های دیگری که در قیای سنت و باورهای خرافی ظاهر می‌شوند نیز کاری نکرده است. اکثر رهبران مهم جهان غرب، مبلغین مزخرفات غیرعلمی هستند و برای اتحاد با عقب‌مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین نیروها مانند حکمرانان عربستان سعودی هیچ شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهند. مضافاً، همان فرآیندی که میدان‌ها را برای استثمار هرچه بیشتر سرمایه‌داری باز می‌کند، دسته‌های جدیدی از انسان‌های تلخ‌کام و سرگشته را تولید می‌کند که مستعد جذب شدن به اردوی دیگر شکل‌های ایدئولوژی ارتجاعی، از جمله بنیادگرایی اسلامی و همچنین فاشیست‌های خانگی خود اروپا هستند.

حتی نگاهی کوتاه به وضعیت خاورمیانه در دورهٔ گذشته نشان می‌دهد که غرب نه تنها روشنگری به بار نیاورده است بلکه شرایط را برای رشد تاریک‌اندیشی تیره‌تری فراهم کرده است. کارکردهای رشد سرمایه‌داری مدرن یک ارتجاع دینی بنیادگرای منحط را به وجود آورده است. در حالی که توده‌ها در رنج و فلاکت دست و پا می‌زنند این دو نیرو هرچه بیشتر وارد تخاصم خونین با یکدیگر می‌شوند یا هر جا که به نفعشان است با یکدیگر تبانی و همکاری می‌کنند. هر جنگ یا دخالت سیاسی، از کوچک و بزرگ، نه تنها قشر جدیدی از پناهندگان را به وجود می‌آورد بلکه صفوف جهادگرایان را نیز گسترش می‌دهد. حتی توسعهٔ اقتصادی همراه با خود نابودی سریع منابع گرانبهای کره زمین را به بار آورده و به فلاکت و آوارگی بیشتر منجر شده است.

از اطلاعاتی «گروه مانیفست انقلابی در اروپا» - سپتامبر ۲۰۱۵

در کشورهای خود بسته با آن‌ها تظاهرات مشترک می‌گذارند. پرچم‌های بنیادگرایان در تظاهرات این‌گونه نیروهای چپ کم دیده نشده است. این نیروها عملاً با سیاست‌های دولت‌های خودی، سیاست‌های به رسمیت شناختن ایدئولوژی اسلامی حداقل به‌عنوان نرئی برای زندگی خانواده‌های مهاجر از «دنیای اسلام» همسو هستند. لازم

مشخصاً علیه جنگ‌های ارتجاعی و به نفع جنگ‌های انقلابی موضع‌گیری شود. جنگ انقلابی نه تنها باعث آوارگی مردم نمی‌شوند بلکه مردم را متحد کرده افق آینده روشن را در مقابلشان قرار می‌دهد. شعار عامه‌پسند دیگر «هیچ انسانی غیرقانونی نیست، اقامت حق هر کسی است» در واقع مسئله ادغام و انتگره شدن جامعهٔ مهاجران درون کشورهای

امپریالیستی و در حرکت نگاه داشتن چرخ‌های استثمار و استعمار دولت‌های سرمایه‌داری سلطه‌گر را مسکوت می‌گذارد. هم و غم نیروهای پشت این شعار (انواع نیروهای ان جی اوئی) پیدا کردن کار و دوره‌های آموزش حرفه‌ای و مسکن برای پناهنده و مهاجر است. این واقعیتی است که دولت‌های غربی به نیروی مصیبت‌دیده و آواره ولی جوان برای انجام کارهای پایه‌ای‌شان نیاز دارند. اما این دولت‌ها هرگز قانون پایه‌ای سرمایه‌داری یعنی تشکیل و تداوم نیروی ذخیره بیکاران را زیر پا نمی‌گذارند. به علاوه از این نوع فعالیت‌ها که شبیه به کار ادارات تأمین اجتماعی است نه تنها ککشان نمی‌گردد بلکه راضی هم هستند. به جای شعار بالا لازم است شعاری جلو گذاشته شود که اذهان را متوجه عامل اوضاع کنونی کند: «استعمارگران و استثمار کنندگان حق اخراج هیچ کسی را ندارند!»

مجموعه شعارهایی که برشمردیم و تلاش‌های نوع‌دوستانه و مردمی در غرب که به آن اشاره کردیم عمدتاً بازتاب بینش و جهان‌بینی طبقهٔ میانی هستند. یعنی بخشی از جامعه که در بهترین حالت می‌خواهد در چارچوب همین نظام از حق و حقوق بهتری برخوردار باشد و از فضای سیاسی آرام و بی‌خطر، «تعامل با خارجی‌ها» و وجدانی آسوده بهره‌مند شود. اما کارکرد نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی و سیاست گرداندگان آن، اوضاعی نظیر یک قمارخانه را شکل می‌دهد. دائماً بخش وسیعی بازنده می‌شوند و قلبی به قیمت باخت بازندگان به نان و نوائی می‌رسند. لازم است در مسیری حرکت کنیم که به شکستن این چارچوب منتهی شود. فضای سیاسی لازم است حول سیاست و شعارهای انقلابی قطب‌بندی شود. این مهم از عهدهٔ پرولتاریای انترناسیونالیست و رهبری حزب پیشاهنگ انقلابی آن برمی‌آید. اگر فقدان رهبری چنین حزبی وجدان روشنفکران انقلابی را خراش ندهد و آنان را مجبور به طلب این‌گونه رهبری ننماید، اوضاع هرگز به خودی خود عوض نشده و دنیایی بهتر به وجود نخواهد آمد. ■

باران

### شما را به همکاری دعوت می‌کنیم

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com